

«صدای حرف زدن، می‌شنیده یه نفر داشته حرف می‌زده.  
می‌گفت یه نفر داشته بلند بلند حرف می‌زده.»  
خیره شده بود توی چشم‌هایم، طوری که مطمئن بودم  
می‌خواست توی آنها ببیند حرفش را باور کرده‌ام یا نه. بعد  
هم پرسید: «شما حرف‌هامو باور می‌کنین؟»  
«ببین. تو این مدت کسی تلفن نکرده؟»  
«کی مثلاً؟»

«چه می‌دونم. هر کی»  
«می‌خواین بگین آدم‌بایی شده؟ می‌خواین بگین یه نفر اونو  
دزدیده و باید منتظر می‌شدیم زنگ بزنه پول بخواد؟ می‌خواین  
همینو بگین؟»  
«نه، ولی...»

پريد وسط حرفم. «اگه کسی هم اونو دزدیده بود، باید حتماً تا  
حالا تلفن می‌کرد.»

یکهو در چنان تکان شدیدی خورد که هر دو نفرمان برگشتیم  
سمت آن.

خواندن شکبیا راقطع کردم و گفتم: «شکبیا نمی‌ترسی قاطوش  
سراغ تو هم بیاد؟» شکبیا با تعجب پرسید: «خانم پس شما  
که گفتین نخوندین کتاب رو؟» «حالا هم می‌گم نخوندم  
برای سفارش کتاب نیازه که خلاصه‌ای از کتاب رو بخونم و  
انتخابش کنم.» شکبیا، ناشکیب پرسید: «خانم پس بگین  
چی میشه؟» گفتم: «اون وقت دیگه همه هیجانش از دست  
میره. فقط همین قدر بدون که قاطوش مأمور گورشاهه که  
قراره خون پنج دختر رو به اون تزریق کنه تا جان دوباره پیدا  
کنه. حالا این که چطور دخترها رو انتخاب می‌کنه و گورشاه حیات  
دوباره پیدا می‌کنه یا نه رو دیگه خودت برو بخون. ۵۰۰ صفحه  
کتاب توی دو جلده يك هفته فرصت داری امانت ببری. به نظرم  
می‌رسه این قدر هیجان روایت کتاب بالااست که سر دو روز  
تمامش کنی.» چشمان شکبیا پراز شور و هیجان خواندن بود  
و من در این فکر بودم که ژانر ترس و وحشت چه جذاییتی  
می‌تواند برای يك دختر ۱۲ ساله داشته باشد؟ که این چنین  
مشتاق خواندن این کتاب شوم.



نویسنده:  
سیامک گلشیری  
انتشارات:  
افق  
۲۵۶ صفحه  
۳۴۰۰۰ تومان

## مروری بررمان گورشاه اثر سیامک گلشیری

# کتابی برای نترس‌ها



کن تا این کتاب‌ها رو بذارم سرچاش.» شکبیا کتاب‌ها را مرتب  
کرد و گفت: «خانم این کتاب خون‌آشام سیامک گلشیری خیلی  
خوب بود. خاله‌ام برای تولدم هدیه آورده بود. میگن این کتاب  
جدیدش «گورشاه» خیلی وحشتناک‌تر از اون یکیه. یعنی در  
واقع ادامه همونه. اجازه هست من ببرم بخونمش؟» خندیدم  
و گفتم: «اگه دختر خوبی بودی و کمکم کردی اجازه میدم  
ببریش.» شکبیا بدون معطلی «گورشاه» را از لابه‌لای کتاب‌ها  
بیرون کشید و بقیه کتاب‌ها را دسته‌کرد و آورد سمت قفسه‌ها.  
«خانم میدونین موضوع گورشاه چیه؟ در مورد دختراییه که  
به‌طور ناگهانی گم می‌شن و باکمک نویسنده کتاب خون‌آشام  
که همون سیامک گلشیری‌ه ماجرای گم شدنشون فاش میشه.  
خانم بیاین با هم بخونیم کتاب رو» شکبیا آن‌قدر با هیجان در  
مورد کتاب حرف زد که من هر چقدر تلاش کردم جواب منفی

قانع‌کننده‌ای برایش پیدا کنم فایده‌ای  
نداشت و گفتم: «باشه یه بار دیگه به خاطر  
تو وارد شدن به دنیای داستان‌های ترسناک  
و پلیسی‌روامتحان می‌کنم. بدو برو بشین رو  
صندلی مخصوص خوانش و شروع کن  
داستان رو.» شکبیا با شوق خاصی دوید به  
سمت کتاب و شروع به خواندن کرد:  
«بازویش را که هنوز محکم توی دستم نگه  
داشته بودم، ول کردم. گفتم: «شاید واقعا  
همین اتفاق افتاده.»

«تو خونه غیبش زده، تو زیرزمین. قسم  
می‌خورم اونجا بود.»  
چشم‌هایش دوباره خیس اشک شده بودند.  
گفتم: «چطور ممکنه کسی تو زیرزمین گم  
بشه؟»

«چندبار بهم گفته بود صداهای عجیب و  
غریب از اونجا می‌شنوه.»  
«چه صدایی؟»

آمد درست صندلی‌اش را گذاشت  
روبه‌روی صندلی من و شروع کرد: «خانم  
اجازه! آخه شما یه دلیل بیارین برای  
این‌که من دیگه ادامه ندم؟» خودم را  
سرگرم کتاب‌هایی کردم که تازه از نشر  
افق و چند انتشاراتی دیگر به دستم  
رسیده بود. «خانم؟ خب چرا دلیلتون  
رو نمیگید؟ اگه بگید شاید منم قانع  
شدم.» سرم را بالا گرفتم و گفتم: «ببین شکبیا جون، من قرار  
نیست به خاطر فکرو نظر خودم تو رو از علاقت جدا کنم. اون  
هم در زمینه کتاب خوندن. راستش رو بخوای من خودم اصلاً  
با کتاب‌های جنایی و پلیسی و فضاهای وحشت که در داستان  
ایجاد میشه نمیتونم کنار بیام یعنی حالم بد میشه، مثل وقتی  
که موسیقی رو پ گوش میدم. باورت میشه از گوش دادنش  
اضطراب می‌گیرم و ترس خاصی می‌افته توی دلم؟ این در حالیه  
که یکی از دوستانم میگه من هر وقت می‌خوام خودم رو تشویق  
کنم به انجام کاری، میرم سراغ موسیقی رو. در واقع ما آدم‌ها  
همون‌طور که شکل ظاهریمون فرق داره نیازهای روحیمونم  
فرق می‌کنه و قطعاً توی انتخاب‌هامون اثر میگذاره.» شکبیا  
سرش را به نشانه فهمیدن صحبت‌ها تکانی داد و گفت: «خانم  
عوضش من از بچگی یکی از بازی‌های مورد علاقه‌ام دزد و پلیس  
بود. حالا هم عجیب به داستان‌های پلیسی علاقه دارم و  
نمی‌تونم از خوندنشون منصرف بشم.» خندیدم و گفتم:  
«روحیه جالبی داری که معمولاً توی صدا دانش‌آموز دختر پنج  
تاشون این‌طورین. یادمه وقتی که ۹ ساله بودم از تلویزیون  
فیلمی پخش می‌شد به اسم «مزد ترس» یه فیلم پلیسی بود  
که توی اون دختر کارآگاه فیلم کشته می‌شد من از همون روز  
یه ترس عجیبی از پی گرفتن داستان‌های پلیسی به جونم  
افتاده.» شکبیا خنده‌ای از سر تعجب و تمسخر کرد و گفت:  
«چه جالب» گفتم: «خیلی خب، بسه دیگه حالا فهمیدی برای  
چی من طرفدار داستان‌های وحشت نیستم. بلندشو کمک



نجمه نیلی‌پور  
روزنامه‌نگار

## آگهی مفقودی



اسناد و مدارک مالکیت ۱۰ دستگاه خودروی فرسوده متعلق به جمعیت هلال احمر  
استان گیلان به شماره پلاک انتظامی، شماره موتور و شماره شاسی به شرح جدول ذیل مفقود  
گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

| ردیف | نوع خودرو          | شماره انتظامی     | مدل  | شماره موتور | شماره شاسی |
|------|--------------------|-------------------|------|-------------|------------|
| ۱    | امبولانس سالار     | ۴۵۷ ب ۴۴ ایران ۴۶ | ۱۳۸۴ | ۲۷۶۵۲۳      | ۰۱۲۷۶۲     |
| ۲    | امبولانس سالار     | ۴۵۹ ب ۴۴ ایران ۴۶ | ۱۳۸۴ | ۳۰۶۸۸۹      | ۱۲۸۹۶۸     |
| ۳    | سواری جیب پازن     | ۸۴۷ ج ۶۲ ایران ۴۶ | ۱۳۷۸ | ۲۴۲۲۳۵۱۲    | ۷۸۰۰۳۳۹    |
| ۴    | وانت نیسان ۲۴۰۰    | ۶۱۶ د ۱۱ ایران ۴۶ | ۱۳۷۹ | ۱۴۷۲۷۵      | ۰۰۴۴۸۶۳۴   |
| ۵    | وانت پیکان ۱۶۰۰    | ۳۲۲ ج ۷۷ ایران ۴۶ | ۱۳۷۸ | ۱۱۵۱۷۸۱۶۳۸۰ | ۷۸۹۳۶۳۷۲   |
| ۶    | وانت مزدا تک کابین | ۵۶۲ د ۴۵ ایران ۴۶ | ۱۳۷۱ | ۱۹۴۲۵۳      | ۷۰۶۰۴۸۲۴   |
| ۷    | وانت نیسان ۲۴۰۰    | ۳۲۹ د ۱۳ رشت ۱۱   | ۱۳۷۴ | ۰۰۲۶۰۷۴     | ۰۰۷۱۲۹۳    |
| ۸    | سواری پژو          | ۹۵۳ ب ۵۳ ایران ۴۶ | ۱۳۸۴ | ۱۱۷۸۴۰۲۵۶۶۹ | ۱۳۴۲۷۹۳۵   |
| ۹    | سواری پژو آردی     | ۷۹۹ ل ۸۷ ایران ۴۶ | ۱۳۸۴ | ۱۱۷۸۴۰۶۲۲۱۳ | ۱۳۴۴۴۵۱۲   |
| ۱۰   | امبولانس سالار     | ۴۶۱ ب ۴۴ ایران ۴۶ | ۱۳۸۴ | ۳۰۶۸۸۴      | ۸۱۲۸۹۷     |

روابط عمومی جمعیت هلال احمر استان گیلان

بنچاق و قولنامه ملک مسکونی به مساحت ۵۰ متر به نشانی: کرج، خیابان  
بهشتی، خیابان المهدی، هشت متری دوم، کوچه شهید بختیاری، بن‌بست  
سوم، پلاک ۲۲ به نام محسن گرشاسبی فرزند یحیی شماره شناسنامه  
۶۳۳ صادره از کرج و سید جمال صالح پرست فرزند سیدحسن شماره  
شناسنامه ۴۲۵۹ صادره از تهران و صفیه خانم صغارزاده شماره شناسنامه  
۱۸۵ فرزند رمضانعلی صادره از همدان و مهشیدسادات صالح‌پرست فرزند  
سید جمال‌الدین به شماره ملی ۲۱۱۶۱۵۲۸۷ مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.

اینجانب سعید طاهری مالک خودرو رانا به شماره موتور  
16380152450 و شماره شاسی NAAU01FE0FT101028  
به‌علت فقدان اسناد فروش تقاضای رونوشت‌المنی اسناد مذکور را  
نموده‌ام. لذا چنانچه هر کس ادعایی در مورد خودروی مذکور دارد  
طرف ۱۰ روز به دفتر حقوقی سازمان فروش شرکت ایران خودرو واقع  
در پیکان شهر ساختمان سمند مراجعه نماید. بدیهی است پس از  
انقضای مهلت مزبور طبق ضوابط مقرر اقدام خواهد شد.